

Analyzing the Role of Physical Signs in the Formation of a Sense of Sacredness in Contemporary Mosques of Tabriz: With Emphasis on Audience Perception

1. Mohammad Ali Ghasri^{*}: Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

^{*}Corresponding Author's Email Address: magh@arts.usb.ac.ir

How to Cite: Ghasri, M. A. (2026). Analyzing the Role of Physical Signs in the Formation of a Sense of Sacredness in Contemporary Mosques of Tabriz: With Emphasis on Audience Perception. *Manifestation of Art in Architecture and Urban Engineering*, 4(2), 1-20.

Abstract:

A mosque in Islamic culture is not merely a place for performing religious rituals; it is also a setting for experiencing tranquility, concentration, spirituality, and connection with the sacred. In this context, physical signs and the way they are perceived by users play an important role in the formation of a sense of sacredness. The present study aimed to analyze the role of physical signs in shaping the sense of sacredness in Miane Maralan Mosque in Tabriz, with particular emphasis on audience perception. In terms of purpose, the research was applied, and in terms of method, it was descriptive-analytical. A mixed approach was adopted to integrate theoretical and field-based data. The data were collected through library studies, direct observation, physical analysis, a structured checklist, a Likert-scale questionnaire, and semi-structured interviews with mosque users. The analytical indicators included urban legibility, exterior form and mass, the minaret, entrance, mihrab, qibla axis, arches, Qur'anic inscriptions, tilework, brickwork, spatial organization, light, color, climatic comfort, tranquility, stillness, and concentration during worship. The findings showed that the mosque's corner location, the presence of a minaret, the use of familiar materials, and the incorporation of symbolic elements enhanced its legibility within the surrounding urban context. In the interior, the orientation of the prayer hall toward the qibla, the absence of central columns, and the presence of the mihrab contributed to spatial concentration and continuity. However, insufficient emphasis on the entrance, the lack of a transitional space, and the incomplete centrality of the mihrab weakened the intensity of the sacred experience. The results further revealed that users did not associate sacredness solely with symbolic elements. Light, color, climatic comfort, stillness, and the possibility of concentration were also regarded as essential components of spiritual experience. Overall, the sense of sacredness in Miane Maralan Mosque emerges from the interaction among physical signs, spatial organization, environmental qualities, and audience perception.

Keywords: Physical Signs; Sense of Sacredness; Contemporary Mosque; Audience Perception; Miane Maralan Mosque; Tabriz

Received: 05 January 2026

Revised: 04 June 2026

Accepted: 11 June 2026

Published: 22 June 2026



Copyright: © 2026 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

تحلیل نقش نشانه‌های کالبدی در شکل‌گیری حس قداست در مساجد معاصر تبریز با تأکید بر ادراک مخاطبان

۱. محمد علی قصری*؛ استادیار، گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. (نویسنده مسئول)

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: magh@arts.usb.ac.ir

نحوه استناددهی: قصری، محمد علی. (۱۴۰۵). تحلیل نقش نشانه‌های کالبدی در شکل‌گیری حس قداست در مساجد معاصر تبریز با تأکید بر ادراک مخاطبان. تجلی هنر در معماری و شهرسازی، ۴(۲)، ۱-۲۰.

چکیده

مسجد در فرهنگ اسلامی صرفاً مکانی برای انجام مناسک دینی نیست، بلکه فضایی برای تجربه آرامش، تمرکز، معنویت و ارتباط با امر قدسی به شمار می‌آید. در این میان، نشانه‌های کالبدی و نحوه ادراک آن‌ها توسط مخاطبان، نقش مهمی در شکل‌گیری حس قداست دارند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل نقش نشانه‌های کالبدی در شکل‌گیری حس قداست در مسجد میانه مارالان تبریز و با تأکید بر ادراک مخاطبان انجام شده است. این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از نظر روش توصیفی - تحلیلی است و با رویکردی ترکیبی، داده‌های نظری و میدانی را تلفیق می‌کند. داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، مشاهده مستقیم، تحلیل کالبدی، چک‌لیست، پرسشنامه طیف لیکرت و مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با کاربران مسجد گردآوری شدند. شاخص‌های تحلیل شامل خوانایی شهری، فرم و حجم بیرونی، مناره، ورودی، محراب، محور قبله، طاق و قوس، کتیبه‌های قرآنی، کاشی‌کاری، آجرکاری، سازمان فضایی، نور، رنگ، آسایش اقلیمی، آرامش، سکون و تمرکز برای عبادت بود. یافته‌ها نشان داد که قرارگیری مسجد در نبش دو خیابان، حضور مناره، استفاده از مصالح آشنا و بهره‌گیری از عناصر نمادین، موجب افزایش خوانایی بنا در بافت پیرامون شده است. در فضای داخلی نیز جهت‌گیری شبستان به سوی قبله، نبود ستون میانی و حضور محراب به تمرکز و انسجام فضایی کمک کرده‌اند. با این حال، ضعف تأکید بر ورودی، فقدان فضای واسط و عدم مرکزیت کامل محراب از عواملی هستند که از شدت تجربه قداست می‌کاهند. همچنین نتایج نشان داد که مخاطبان حس قداست را تنها به عناصر نمادین وابسته نمی‌دانند، بلکه نور، رنگ، آسایش اقلیمی، سکون و امکان تمرکز را نیز در تجربه معنوی خود مؤثر می‌شمارند. در مجموع، حس قداست در مسجد میانه مارالان حاصل تعامل میان نشانه‌های کالبدی، سازمان‌دهی فضایی، کیفیت‌های محیطی و ادراک مخاطبان است.

کلیدواژه‌گان: نشانه‌های کالبدی؛ حس قداست؛ مسجد معاصر؛ ادراک مخاطب؛ مسجد میانه مارالان؛ تبریز

تاریخ دریافت: ۱۵ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۱ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ انتشار: ۱ تیر ۱۴۰۵



مقدمه

مسجد در فرهنگ اسلامی صرفاً بنایی برای انجام مناسک عبادی نیست، بلکه فضایی است که در آن تجربه دینی، حضور جمعی، آرامش روانی، تمرکز ذهنی و احساس ارتباط با امر متعالی در قالبی کالبدی و ملموس تحقق می‌یابد. از این منظر، معماری مسجد تنها به سازمان‌دهی یک فضای عملکردی برای اقامه نماز محدود نمی‌شود، بلکه باید بتواند مجموعه‌ای از معانی دینی، فرهنگی و اجتماعی را در تجربه مخاطب فعال سازد. در معماری ایرانی، مسجد همواره یکی از مهم‌ترین نمودهای پیوند میان صورت و معنا بوده است و عناصر آن نه به صورت اجزایی منفرد، بلکه در قالب نظامی هماهنگ از فرم، فضا، نور، هندسه، تزیینات، مصالح، جهت و حرکت معنا می‌یافته‌اند. مسجد ایرانی، بنا بر تحلیل بهشتی، فضایی است که باید امکان گذار انسان از وضعیت عادی و روزمره به تجربه‌ای متعالی را فراهم آورد و از همین رو، ارزش آن تنها با مقیاس، زیبایی یا شکوه ظاهری سنجیده نمی‌شود، بلکه کیفیت حضور و تجربه معنوی مخاطب در آن نیز اهمیت دارد (1). این تلقی سبب می‌شود که مطالعه مسجد نیازمند توجه هم‌زمان به ساختار کالبدی و ادراک انسانی باشد، زیرا فضای مقدس زمانی معنا پیدا می‌کند که عناصر معماری بتوانند در ذهن و احساس مخاطب به مفاهیمی مانند وحدت، فروتنی، آرامش، احترام، حضور قلب و تعلق دینی پیوند بخورند.

در معماری مسجد، نشانه‌های کالبدی از مهم‌ترین واسطه‌های انتقال معنا محسوب می‌شوند. مناره، گنبد، محراب، سردر، طاق، قوس، کتیبه، کاشی‌کاری، آجرکاری، محور قبله، نسبت‌های هندسی، توالی ورودی، کیفیت نور و نوع سازمان‌دهی شبستان، همگی از جمله عناصری هستند که علاوه بر ایفای نقش فیزیکی یا سازه‌ای، قابلیت ایجاد معنا دارند. رضازاده نشان می‌دهد که معماری می‌تواند از طریق صورت، تناسب، نظم و عناصر شناخته‌شده، مفاهیم را در ذهن مخاطب تداعی کند و به همین دلیل، مسئله سنت یا نوآوری در معماری مسجد باید با توجه به توانایی بنا در انتقال معنا بررسی شود، نه صرفاً بر اساس میزان شباهت ظاهری آن به نمونه‌های تاریخی (2). در این چارچوب، نشانه کالبدی عنصری است که میان شکل عینی بنا و برداشت ذهنی مخاطب رابطه برقرار می‌کند. برای مثال، مناره تنها عنصری عمودی در نمای مسجد نیست، بلکه در حافظه تاریخی شهر اسلامی با دعوت به عبادت، تشخیص مسجد در خط آسمان و هویت دینی محله پیوند یافته است (3). محراب نیز فقط فرو رفتگی یا نشانه‌ای در دیوار شبستان نیست، بلکه جهت قبله، کانون تمرکز نمازگزاران و نقطه سازمان‌دهنده فضای عبادی را آشکار می‌سازد. به همین ترتیب، نور تنها عامل روشنایی نیست، بلکه می‌تواند با شدت، جهت و نحوه ورود خود، مراتب فضایی را برجسته سازد، حرکت مخاطب را هدایت کند و کیفیتی از سکون، لطافت و معنویت در فضا ایجاد نماید (4).

اهمیت نشانه‌های کالبدی در معماری مسجد از آنجا ناشی می‌شود که مخاطب پیش از آنکه فضای معماری را به صورت نظری تحلیل کند، آن را از طریق ادراک حسی، حرکت، حافظه، تجربه پیشین و نظام فرهنگی خود می‌خواند. فرد در مواجهه با مسجد، از طریق شکل ورودی، ارتفاع بنا، مصالح، رنگ‌ها، هندسه، صدا، نور، بوی فضا، کیفیت دما و نحوه جهت‌یابی، به تدریج درباره ماهیت مکان داوری می‌کند. ایمانی و مومنی رنانی بر این نکته تأکید دارند که فهم اثر معماری فرایندی چندلایه است و تنها از طریق مشاهده شکل ظاهری حاصل نمی‌شود، بلکه تجربه، پیش‌دانسته‌ها و نحوه حضور مخاطب در فضا نیز در شکل‌گیری معنا مؤثر است (5). بنابراین، نمی‌توان حس قداست را ویژگی‌ای دانست که به‌طور مستقل و ثابت در عناصر کالبدی وجود دارد. قداست در تعامل میان کالبد و مخاطب شکل می‌گیرد؛ یعنی بنای معماری مجموعه‌ای از امکان‌های معنایی را فراهم می‌سازد و مخاطب بر اساس زمینه فرهنگی، باور دینی، خاطره فردی و کیفیت حضور خود، این امکان‌ها را تفسیر می‌کند. از این رو، ممکن است یک عنصر در نظر گروهی از مخاطبان بسیار معنادار باشد و برای گروهی دیگر تأثیر کمتری داشته

باشد، یا ممکن است یک مسجد از نظر ظاهری دارای نمادهای شناخته شده باشد، اما به دلیل ضعف سازمان فضایی، نامناسب بودن نور، آشفته گی بصری یا فقدان آرامش نتواند حس قداست را به طور کامل ایجاد کند.

در مساجد تاریخی ایران، نشانه های کالبدی در قالب نظامی نسبتاً هماهنگ عمل می کردند. توالی ورود از بافت شهری به جلوخان، سردر، هشتی، دالان، صحن و شبستان، نوعی گذار تدریجی از فضای عمومی و پرتحرک به فضای آرام و عبادی ایجاد می کرد. محور قبله، محراب، گنبدخانه، ایوان، صحن و رواق ها به نحوی سازمان می یافتند که حرکت و نگاه مخاطب را سامان دهند. شاطریان در تحلیل معماری مساجد ایران نشان می دهد که ساختار فضایی مسجد ایرانی بر پایه روابط میان مرکز، جهت، تقارن، سلسله مراتب و پیوستگی شکل می گیرد و هر یک از این عناصر در ایجاد وحدت کالبدی و معنایی مؤثرند (6). گنبدخانه نیز در بسیاری از مساجد تاریخی نه تنها فضای شاخص کالبدی، بلکه نقطه تمرکز فضایی و معنایی بنا بوده است و نحوه ورود آن به سازمان مسجد، رابطه میان تداوم و تحول در معماری ایرانی را آشکار می سازد (7). تزیینات هندسی، نقوش اسلیمی، خطوط قرآنی و کاشی کاری نیز در هماهنگی با ساختار فضایی عمل می کردند و صرفاً پوششی افزوده بر بنا نبودند. بورکهارت هنر مقدس را هنری می داند که صورت در آن حامل معناست و عناصر بصری از طریق نظم، تکرار، انتزاع و هماهنگی، ذهن را از پراکندگی مادی به سوی وحدت هدایت می کنند (8). در نتیجه، حس قداست در مسجد تاریخی از پیوند هم زمان فرم، فضا، نور، حرکت، تزیین و آیین حاصل می شد.

با ورود به دوره معاصر، این پیوند منسجم در بسیاری از مساجد با چالش روبه رو شده است. رشد سریع شهرها، محدودیت زمین، دگرگونی الگوهای ساخت، استفاده از سازه ها و مصالح جدید، تغییر ضوابط شهری، کاهش نقش صحن و فضاهای واسطه، افزایش نیازهای خدماتی و گاه غلبه ملاحظات اقتصادی و اجرایی بر مبانی معنایی، باعث شده است که برخی مساجد معاصر بیش از آنکه فضایی یکپارچه و تجربه محور باشند، به ساختمان هایی با نشانه های الصافی تبدیل شوند. شکوفی با نقد وضعیت برخی مساجد امروزی، کاهش معنویت را به ضعف رابطه میان فرم و محتوای دینی نسبت می دهد و نشان می دهد که استفاده سطحی از نمادها لزوماً به خلق فضای معنوی منجر نمی شود (9). این مسئله زمانی آشکارتر می شود که عناصر شناخته شده ای مانند مناره، گنبد یا قوس بدون ارتباط با هندسه، ورودی، محور قبله و فضای داخلی به بنا افزوده شوند. در چنین شرایطی، ممکن است مسجد از دور قابل تشخیص باشد، اما تجربه حضور در آن فاقد کیفیتی باشد که مخاطب را از فضای روزمره جدا سازد و برای عبادت و تأمل آماده کند. نقره کار و رئیسی بر این باورند که تحقق هویت اسلامی در معماری وابسته به رابطه ای زنده و معنادار میان صورت و معناست و نمی توان با تکرار ظاهری عناصر تاریخی، هویت را به طور خودکار بازتولید کرد (10).

شهر تبریز با پیشینه غنی تاریخی، فرهنگی و مذهبی خود، زمینه مناسبی برای بررسی این مسئله فراهم می کند. معماری مساجد تبریز در طول تاریخ تحت تأثیر شرایط اقلیمی، مصالح بومی، سنت های آذربایجان، الگوهای معماری ایرانی و تحولات اجتماعی شهر قرار داشته است. مساجد معاصر این شهر نیز از نظر نحوه استفاده از عناصر سنتی، فرم بیرونی، سازمان فضایی، نوع مصالح و کیفیت ارتباط با بافت پیرامون، تنوع قابل توجهی دارند. برخی از این مساجد تلاش کرده اند با حفظ نشانه های آشنای معماری مسجد، هویت دینی خود را آشکار سازند، در حالی که برخی دیگر از زبان ساده تر یا متفاوت تری استفاده کرده اند. مسئله اصلی آن است که مخاطبان این بناها چگونه نشانه های کالبدی را دریافت می کنند و کدام عناصر در تجربه آنان از قداست، آرامش و معنویت نقش بیشتری دارند. بررسی این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که معماری مسجد تنها برای متخصصان طراحی نمی شود، بلکه مخاطبان اصلی آن نمازگزاران، ساکنان محله، رهگذران و افرادی هستند که به شکل های مختلف با بنا ارتباط برقرار می کنند.

مسجد میانه مارالان تبریز به عنوان نمونه موردی این پژوهش، در محله مارالان و در مجاورت یکی از مسیرهای اصلی شهری قرار گرفته است. قرارگیری بنا در موقعیتی قابل مشاهده، استفاده از مناره، طاق و قوس، پنجره‌های طاق‌تیزه‌دار، کاشی‌کاری، آجرکاری و کتیبه‌های قرآنی، سبب شده است که مسجد در نگاه نخست دارای خوانایی مذهبی باشد. فضای داخلی مسجد نیز در امتداد محور قبله سازمان یافته و وجود محراب، کتیبه‌ها و جهت‌گیری شبستان به سوی قبله، هویت عبادی آن را تقویت می‌کند. با این حال، این مسجد فاقد صحن است و ورودی آن از نظر مقیاس و تأکید فضایی، قدرت یک آستانه شاخص را ندارد. همچنین شکل زمین و محدودیت‌های کالبدی باعث شده است که محراب دقیقاً در مرکز ضلع قبله قرار نگیرد. این ویژگی‌ها مسجد میانه مارالان را به نمونه‌ای مناسب برای بررسی هم‌زمان نقاط قوت و کاستی‌های نشانه‌ای و فضایی تبدیل می‌کند. در این نمونه می‌توان مشاهده کرد که حضور عناصر سنتی تا چه اندازه به خوانایی و معنویت کمک می‌کند و در مقابل، ضعف سلسله‌مراتب ورودی یا عدم انطباق کامل محورهای فضایی چگونه ممکن است شدت تجربه قداست را کاهش دهد.

هدف این پژوهش تحلیل نقش نشانه‌های کالبدی در شکل‌گیری حس قداست در مسجد میانه مارالان تبریز با تأکید بر ادراک مخاطبان است. در این مطالعه تلاش می‌شود مشخص شود که کدام عناصر فرمی، فضایی، نمادین و محیطی بیشترین تأثیر را بر تجربه مخاطبان دارند و چگونه میان خوانایی بیرونی مسجد، کیفیت فضای داخلی و احساس معنویت ارتباط برقرار می‌شود. پرسش اصلی پژوهش آن است که نشانه‌های کالبدی چه نقشی در شکل‌گیری حس قداست در مسجد میانه مارالان دارند و مخاطبان این نشانه‌ها را چگونه تفسیر می‌کنند. همچنین این پرسش مطرح می‌شود که آیا حس قداست بیش از همه از طریق عناصر نمادینی مانند مناره، محراب و کتیبه شکل می‌گیرد، یا کیفیت‌هایی مانند نور، رنگ، آسایش اقلیمی، آرامش، سکون و تمرکز نیز در این تجربه نقشی هم‌سنگ دارند. اهمیت پاسخ به این پرسش‌ها در آن است که نتایج پژوهش می‌تواند به تدوین معیارهایی برای طراحی و بازاندیشی مساجد معاصر کمک کند؛ معیارهایی که نه بر تقلید صوری از گذشته، بلکه بر ایجاد رابطه‌ای منسجم میان کالبد، معنا و ادراک مخاطب استوار باشند.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

نشانه کالبدی در معماری به هر عنصر عینی، فضایی یا حسی گفته می‌شود که افزون بر کارکرد فیزیکی، قابلیت انتقال معنا و ایجاد تداعی در ذهن مخاطب را داشته باشد. در این تعریف، بنا صرفاً مجموعه‌ای از دیوارها، سقف‌ها و عناصر سازه‌ای نیست، بلکه نظامی از نشانه‌هاست که از طریق فرم، تناسب، جهت، نور، رنگ، مصالح، تزئین و نحوه سازمان‌دهی فضا با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند. ناگزیده در بررسی جایگاه مسجد در مجتمع اسلامی، بر نقش مسلط و هویت‌بخش کالبد مسجد تأکید می‌کند و آن را عنصری می‌داند که باید در ساختار اجتماعی و فضایی مجموعه قابل تشخیص باشد (11). بر این اساس، یک عنصر معماری زمانی به نشانه تبدیل می‌شود که بتواند مخاطب را از ظاهر خود به معنایی دیگر ارجاع دهد. مناره، برای مثال، علاوه بر نقش عمودی و بصری، به مسجد، اذان و حضور دین در شهر اشاره می‌کند. محراب افزون بر کارکرد فضایی، جهت قبله و جایگاه تمرکز عبادت را نشان می‌دهد. کتیبه قرآنی تنها تزئین نیست، بلکه متن مقدس را در کالبد معماری حضور می‌بخشد. حتی کیفیت‌هایی مانند نور، سکوت و تغییر مقیاس نیز می‌توانند نقش نشانه‌ای داشته باشند، زیرا مخاطب را از وضعیت روزمره به تجربه‌ای متفاوت هدایت می‌کنند.

نشانه‌های کالبدی مسجد را می‌توان در چند دسته مرتبط بررسی کرد. نخست، نشانه‌های فرمی و حجمی هستند که شامل گنبد، مناره، سردر، ایوان، قوس‌ها، ارتفاع و شکل کلی بنا می‌شوند. این عناصر در خوانش اولیه مخاطب اهمیت زیادی دارند، زیرا پیش از ورود به مسجد، هویت آن را در بافت شهری آشکار می‌کنند. مناره یکی از مهم‌ترین این نشانه‌هاست. اصغرپور سارویی در بررسی تحول مناره در معماری ایرانی نشان می‌دهد که مناره در دوره‌های مختلف، هم کارکردی ارتباطی و هم نقشی نمادین و شهری داشته است (12). اوسانلو نیز بر نقش مناره در نشانه‌شناسی شهر اسلامی تأکید می‌کند و آن را عنصری می‌داند که مسجد را در میان سایر بناها قابل تشخیص می‌سازد (3). گنبد نیز از جمله عناصر شاخصی است که در حافظه جمعی مخاطبان با معماری مسجد پیوند دارد. وحدت‌طلب و رضایی‌زاده در مطالعه ریخت‌شناسی گنبدهای مساجد، نشان می‌دهند که تناسبات گنبد و نحوه پراکنش آن در معماری ایران از منطق‌های زیبایی‌شناختی و فرهنگی پیروی کرده است (13). با این حال، حضور گنبد یا مناره به‌تنهایی برای ایجاد حس قداست کافی نیست و تأثیر آن‌ها به نحوه ارتباطشان با ورودی، حجم اصلی، محور قبله و فضای داخلی بستگی دارد.

دسته دوم نشانه‌ها به سازمان فضایی و هندسی مربوط است. محورگرایی، جهت‌مندی، تقارن، مرکزیت، سلسله‌مراتب، تداوم، مکث و نحوه حرکت در فضا از جمله مؤلفه‌هایی هستند که می‌توانند بدون آنکه به‌صورت یک عنصر مستقل دیده شوند، معنای فضا را شکل دهند. در مسجد، محور قبله بنیادی‌ترین جهت فضایی است، زیرا نظم صفوف، موقعیت محراب و جهت نگاه نمازگزاران را سازمان می‌دهد. حیدرخانی و همکاران در بررسی عناصر کالبدی مساجد بر پایه حس معنویت و هویت شهری، نشان می‌دهند که جهت‌مندی، نظم و خوانایی عناصر فضایی در ادراک معنوی مسجد نقش مهمی دارند (14). محور قبله تنها یک الزام شرعی یا عملکردی نیست، بلکه نشانه‌ای است که کثرت افراد را در یک جهت مشترک سامان می‌دهد و به تجربه وحدت جمعی کمک می‌کند. مرکزیت محراب، تناسب شبستان و وضوح مسیر حرکت نیز می‌توانند توجه مخاطب را از پراکندگی دور کنند و نوعی تمرکز فضایی ایجاد نمایند. بلخاری فهی با بررسی جایگاه کیهان‌شناختی دایره و مربع در معماری قدسی، نشان می‌دهد که هندسه در معماری مقدس می‌تواند فراتر از شکل، حامل مفاهیم نظم، وحدت و ارتباط میان ساحت زمینی و معنوی باشد (15). بنابراین، شکل هندسی فضا تنها یک تصمیم فنی نیست، بلکه می‌تواند بر ادراک قداست تأثیر بگذارد.

دسته سوم، نشانه‌های نمادین و آیینی است. محراب، کتیبه‌های قرآنی، نقوش مذهبی، محل اذان، آب، محل وضو و جهت قبله در این گروه قرار می‌گیرند. این نشانه‌ها به‌واسطه پیوند مستقیم با مناسک و مفاهیم دینی، از بار معنایی آشکاری برخوردارند. حمزه‌نژاد در تبیین اصول مفهومی و کاربردی طراحی بناهای مذهبی از منظر شیعی، بر ضرورت انطباق ساختار کالبدی با نیازهای عبادی و معانی مذهبی تأکید می‌کند (16). محراب از این منظر مهم‌ترین نقطه تمرکز نمادین در شبستان است. جایگاه آن باید به‌گونه‌ای باشد که جهت قبله را بدون ابهام آشکار کند و در ترکیب با نور، تزیین و تناسبات، کانون توجه را بسازد. اگر محراب از محور اصلی فضا خارج باشد یا از نظر بصری در میان عناصر دیگر گم شود، ممکن است توانایی آن در ایجاد تمرکز کاهش یابد. آب و وضو نیز به دلیل نقش آیینی در آمادگی برای نماز، بخشی از تجربه ورود به فضای مقدس محسوب می‌شوند. حذف صحن، حوض یا فضای واسطه لزوماً به معنای فقدان قداست نیست، اما می‌تواند فرصت ایجاد مکث، تغییر حالت و آماده‌سازی روانی مخاطب را محدود کند.

دسته چهارم، نشانه‌های تزیینی و مادی است که شامل کاشی‌کاری، آجرکاری، خوشنویسی، خط بنایی، نقوش اسلیمی، گره‌های هندسی، رنگ و بافت مصالح می‌شود. این عناصر در معماری اسلامی معمولاً با ساختار بنا هماهنگ‌اند و از طریق تکرار، تناسب و انتزاع، به ایجاد وحدت بصری کمک می‌کنند. بورکهارت تأکید می‌کند که هنر مقدس باید میان صورت و حقیقت معنوی پیوند برقرار کند و تزیینات زمانی واجد ارزش قدسی هستند که از نظم کلی اثر جدا نباشند (8).

در معماری مسجد، تزئینات می‌توانند ذهن مخاطب را از تصویرپردازی طبیعی و مادی دور کنند و از طریق الگوهای هندسی و اسلیمی، مفاهیمی مانند بی‌نهایت، تکرار و وحدت را تداعی نمایند. کتیبه‌های قرآنی نیز با حضور متن مقدس، بعد زبانی و معنایی فضا را تقویت می‌کنند. با این حال، استفاده افراطی یا نامنسجم از تزئینات ممکن است موجب آشفتگی بصری شود و تمرکز را کاهش دهد. بنابراین، ارزش تزئین در میزان انسجام آن با نور، سطوح، محور و عملکرد عبادی فضا است.

نور یکی از مهم‌ترین عوامل غیرجسمانی در تجربه مسجد است. بمانیان و علینسب نشان می‌دهند که نور می‌تواند توالی فضایی را تبیین کند و مخاطب را در حرکت از یک فضا به فضای دیگر هدایت نماید (4). نور طبیعی، هنگامی که به صورت کنترل‌شده وارد شبستان می‌شود، می‌تواند محراب، سقف، کتیبه یا مسیر حرکت را برجسته سازد و کیفیتی از آرامش ایجاد کند. شدت زیاد، خیرگی یا توزیع نامناسب نور ممکن است تمرکز را مختل کند، در حالی که نور ملایم و جهت‌دار می‌تواند نوعی عمق و سکون در فضا پدید آورد. رنگ نیز در کنار نور بر ادراک مخاطب تأثیر می‌گذارد. رنگ‌های آبی، فیروزه‌ای، لاجوردی، خاکی و آجری در حافظه تاریخی مخاطبان ایرانی با مساجد پیوند دارند و می‌توانند حس آشنایی و تعلق ایجاد کنند. با این حال، اثر رنگ وابسته به بافت، نور و کیفیت سطوح است و نمی‌توان آن را به صورت مستقل تحلیل کرد.

مفهوم حس قداست در این پژوهش به تجربه‌ای ادراکی و فضایی اشاره دارد که فرد را برای عبادت، تأمل، فروتنی، آرامش و توجه به امر الهی آماده می‌کند. قداست در این معنا، تنها یک حکم اعتقادی درباره مکان نیست، بلکه کیفیتی است که در نحوه مواجهه انسان با فضا آشکار می‌شود. بمانیان و همکاران در بازخوانی هویت معنوی و انگاره‌های قدسی در معماری مساجد شیعی، بر ارتباط میان عناصر کالبدی، هویت دینی و تجربه معنوی تأکید می‌کنند (17). احساس قداست می‌تواند در قالب آرامش روحی، تمرکز، سکون، احترام، حضور قلب، حس تعلق و تمایز از فضای عادی بروز یابد. این تجربه از یک سو به ویژگی‌های بنا وابسته است و از سوی دیگر به ذهنیت و سابقه مخاطب. فردی که خاطره‌ای عمیق از مساجد تاریخی دارد، ممکن است با دیدن قوس، کاشی یا مناره احساس آشنایی و معنویت بیشتری کند، در حالی که مخاطبی دیگر ممکن است بیش از فرم به سکوت، آسایش و نور توجه نشان دهد.

تمایز میان فضای مقدس و فضای روزمره یکی از پایه‌های شکل‌گیری قداست است. گرابار در بررسی مسجد در جوامع اسلامی معاصر، نشان می‌دهد که مسجد علاوه بر نقش عبادی، در بستر اجتماعی و شهری نیز معنا پیدا می‌کند و رابطه آن با جامعه پیرامون در تجربه مخاطب مؤثر است (18). فرد از خیابان، محله یا فضای شلوغ وارد مسجد می‌شود و این انتقال باید در کالبد بنا قابل احساس باشد. سردر، آستانه، کفش‌کن، تغییر سطح، کاهش صدا، تفاوت نور، بوی فضا و نحوه ورود به شبستان می‌توانند این گذار را شکل دهند. الکساندر و قیومی بیدهندی بر کیفیت‌های الگووار فضا و نقش آن‌ها در ایجاد حس زنده‌بودن و تعلق تأکید می‌کنند (19). در مسجد، آستانه زمانی موفق است که نه تنها مسیر ورود را مشخص کند، بلکه مخاطب را از نظر روانی برای حضور در فضای عبادی آماده سازد. ورودی ضعیف یا مستقیم می‌تواند این مرحله انتقالی را حذف کند و مخاطب را بدون آمادگی از فضای شهری به شبستان وارد سازد.

حس قداست همچنین با خوانایی مرتبط است. فضایی که جهت، مرکز، کارکرد و ترتیب استفاده از آن برای مخاطب مبهم باشد، کمتر می‌تواند آرامش و تمرکز ایجاد کند. خوانایی مسجد در دو سطح رخ می‌دهد: نخست، خوانایی شهری و بیرونی که به تشخیص بنا به عنوان مسجد مربوط است؛ دوم، خوانایی درونی که شامل یافتن ورودی، قبله، محراب، شبستان و مسیرهای حرکتی است. سیه‌چهره در بررسی معماری مساجد ایران، نقش عناصر شاخص و ترکیب‌بندی فضایی را

در تشخیص هویت مسجد برجسته می‌سازد (20). اگر نمای بیرونی با مناره، کتیبه و قوس هویت مسجد را آشکار سازد، اما فضای داخلی دارای محور مبهم یا سازمان نامنسجم باشد، میان انتظار ایجادشده در بیرون و تجربه درون گسست رخ می‌دهد. این گسست می‌تواند شدت تجربه قداست را کاهش دهد.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات متعددی به رابطه کالبد و معنویت در مسجد پرداخته‌اند. فراغت و همکاران نقش کالبد را در شکل‌گیری حس مکان مسجد ایرانی بررسی کرده و نشان داده‌اند که ویژگی‌های فضایی، هویتی و ادراکی در کنار یکدیگر تجربه مکان را می‌سازند (21). حیدرخانی و همکاران نیز بر نقش عناصر کالبدی در تقویت معنویت و هویت شهری تأکید کرده‌اند (14). بمانیان و همکاران مفهوم هویت معنوی را با ساختار مسجد شیعی مرتبط دانسته‌اند (17). همچنین پژوهش‌هایی درباره نقش نور، گنبد، مناره، تزیینات و هندسه انجام شده است، اما بخش قابل توجهی از این مطالعات یا بر یک عنصر خاص متمرکز بوده‌اند یا از منظر تاریخ و تحلیل فرم به موضوع پرداخته‌اند. در نتیجه، بررسی هم‌زمان نشانه‌های بیرونی، سازمان درونی، کیفیت‌های محیطی و ادراک مخاطب همچنان نیازمند مطالعه است.

مدل مفهومی پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که نشانه‌های کالبدی به‌طور مستقیم و یکسان حس قداست ایجاد نمی‌کنند، بلکه اثر آن‌ها از طریق ادراک، تفسیر و تجربه مخاطب تحقق می‌یابد. نشانه‌های فرمی مانند مناره، قوس و سردر در خوانایی بیرونی نقش دارند؛ نشانه‌های فضایی مانند محور قبله، مرکزیت محراب و سلسله‌مراتب ورود، جهت و تمرکز را سامان می‌دهند؛ نشانه‌های مادی و تزیینی مانند کاشی، آجر، رنگ و کتیبه، حافظه فرهنگی را فعال می‌کنند؛ و کیفیت‌های محیطی مانند نور، آسایش، سکوت و مقیاس، شرایط تجربه را فراهم می‌سازند. حاصل تعامل این عوامل می‌تواند در قالب آرامش، تمرکز، احترام، حضور قلب و معنویت ادراک شود. بنابراین، حس قداست نه حاصل یک عنصر، بلکه نتیجه انسجام یک نظام کالبدی و ادراکی است.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت، توصیفی - تحلیلی است. انتخاب رویکرد کاربردی از آن رو صورت گرفته است که نتایج مطالعه می‌تواند علاوه بر تبیین نظری رابطه میان نشانه‌های کالبدی و حس قداست، برای طراحی، ارزیابی و بازآفرینی مساجد معاصر نیز مورد استفاده قرار گیرد. رویکرد توصیفی - تحلیلی امکان می‌دهد که ابتدا ویژگی‌های عینی مسجد میانه مارالان شناسایی و توصیف شوند و سپس رابطه میان این ویژگی‌ها و ادراک مخاطبان تحلیل شود. پژوهش با رویکردی ترکیبی انجام شده است، زیرا موضوع حس قداست از یک سو به ویژگی‌های قابل مشاهده و اندازه‌گیری بنا مربوط است و از سوی دیگر، به تجربه‌ها، برداشتها و تفسیرهای مخاطبان وابسته است. به همین دلیل، داده‌های حاصل از مشاهده و تحلیل کالبدی در کنار داده‌های پرسشنامه و مصاحبه مورد توجه قرار گرفته‌اند.

طرح پژوهش به‌صورت مطالعه موردی انتخاب شده است. مطالعه موردی امکان بررسی عمیق یک نمونه مشخص را در بستر واقعی آن فراهم می‌کند و برای موضوعاتی مناسب است که در آن‌ها رابطه میان پدیده، محیط و تجربه انسانی اهمیت دارد. مسجد میانه مارالان به دلیل برخورداری هم‌زمان از عناصر سنتی و ویژگی‌های معاصر، نمونه‌ای مناسب برای این هدف است. این مسجد در بافت محله‌ای شهر تبریز قرار دارد و از نظر موقعیت شهری، فرم بیرونی، سازمان داخلی و نوع نشانه‌های معماری، قابلیت تحلیل دارد. وجود مناره، طاق، قوس، کاشی، آجر، کتیبه‌های قرآنی و محراب، امکان مطالعه نقش نشانه‌های آشنا در خوانایی

مسجد را فراهم می‌کند، در حالی که فقدان صحن، ضعف نسبی تأکید بر ورودی و عدم مرکزیت کامل محراب، زمینه بررسی کاستی‌های فضایی و ادراکی را نیز به وجود می‌آورد.

محدوده مکانی پژوهش مسجد میانه مارالان در شهر تبریز است. این مسجد در محله مارالان و در مجاورت مسیر اصلی قرار گرفته و از دو جبهه با فضای شهری ارتباط دارد. قرارگیری در نبش دو معبر سبب شده است که بنا از زوایای مختلف قابل مشاهده باشد و مناره و نمای آن در خوانایی شهری نقش پیدا کنند. انتخاب این نمونه بر اساس چند معیار انجام شد: معاصر بودن بنا، برخورداری از نشانه‌های سنتی مسجد، دسترسی مناسب به مخاطبان، حضور فعال در بافت محله، امکان مشاهده فضای بیرونی و داخلی و وجود تفاوت میان کیفیت خوانایی بیرونی و سازمان فضایی درونی. هدف از مطالعه این نمونه، تعمیم آماری نتایج به همه مساجد تبریز نیست، بلکه دستیابی به درکی تحلیلی از نحوه عمل نشانه‌های کالبدی در یک نمونه معاصر است.

جامعه مورد مطالعه شامل نمازگزاران، کاربران مسجد و ساکنان آشنا با بنا بوده است. مشارکت‌کنندگان افرادی هستند که تجربه حضور در مسجد داشته‌اند و می‌توانسته‌اند درباره کیفیت فضای داخلی، خوانایی بنا، احساس آرامش، تمرکز، معنویت، نور، رنگ و سایر ویژگی‌های ادراکی اظهار نظر کنند. انتخاب مخاطبان بر اساس ارتباط واقعی آنان با مسجد اهمیت دارد، زیرا ادراک فردی که تنها از کنار بنا عبور کرده است با ادراک نمازگزاری که به‌طور مستمر در شبستان حضور دارد متفاوت خواهد بود. در تحلیل داده‌ها، این نکته مورد توجه قرار گرفته است که مخاطبان یک گروه کاملاً همگن نیستند و سابقه حضور، میزان آشنایی با معماری مسجد، سن، تجربه دینی و نوع استفاده از فضا می‌تواند بر پاسخ‌های آنان اثر بگذارد.

داده‌های نظری از طریق مطالعه منابع کتابخانه‌ای گردآوری شد. در این مرحله، مفاهیم نشانه کالبدی، حس قداست، ادراک محیطی، خوانایی، هویت مسجد، محور قبله، نور، رنگ، مصالح و سلسله‌مراتب فضایی بررسی شدند. منابع مورد استفاده شامل کتاب‌ها، مقالات و پژوهش‌های مرتبط با معماری مسجد، هنر مقدس، نشانه‌شناسی معماری و تجربه معنوی فضا بود. هدف از این مرحله، تدوین چارچوبی برای تحلیل مسجد و استخراج شاخص‌هایی بود که بتوان بر اساس آن‌ها داده‌های میدانی را سازمان داد. شاخص‌ها در چهار دسته کلی قرار گرفتند: نشانه‌های فرمی و بیرونی، نشانه‌های فضایی و هندسی، عناصر نمادین و تزئینی و کیفیت‌های حسی و محیطی.

مشاهده مستقیم یکی از ابزارهای اصلی گردآوری داده بود. در مشاهده میدانی، موقعیت مسجد در بافت، نحوه دیده‌شدن از معابر، شکل حجم، ترکیب نما، جایگاه مناره، وضعیت ورودی، نوع قوس‌ها، مصالح، تزئینات، پنجره‌ها، کتیبه‌ها و ارتباط بنا با فضای پیرامون بررسی شد. در فضای داخلی نیز جهت‌گیری شبستان، موقعیت محراب، امتداد محور قبله، نحوه توزیع نور، کیفیت رنگ، یکپارچگی فضا، وجود یا فقدان ستون، مسیرهای حرکتی، مقیاس و شرایط مکث و تمرکز مورد توجه قرار گرفت. مشاهده به‌صورت هدفمند انجام شد و هر عنصر بر اساس نقش احتمالی آن در خوانایی و حس قداست ثبت گردید.

برای نظام‌مندکردن مشاهده، چک‌لیست تحلیل کالبدی مورد استفاده قرار گرفت. این چک‌لیست شامل شاخص‌هایی مانند قابلیت شناسایی مسجد در بافت، وضوح ورودی، نقش مناره، حضور نمادهای مذهبی، پیوستگی مصالح، محور قبله، مرکزیت محراب، تعادل فضا، کیفیت نور، هماهنگی رنگ، آرامش بصری، آسایش و امکان تمرکز بود. در هر شاخص، هم وجود یا فقدان عنصر و هم کیفیت عملکرد آن مورد توجه قرار گرفت. برای مثال، صرف وجود مناره به‌عنوان امتیاز کافی تلقی نشد، بلکه جایگاه آن در نما، نسبت آن با حجم اصلی و نقش آن در تعادل بصری نیز بررسی شد. به همین ترتیب، وجود محراب تنها از نظر فیزیکی ثبت نشد، بلکه میزان مرکزیت، وضوح و تأثیر آن بر تمرکز شبستان تحلیل گردید.

پرسشنامه برای سنجش ادراک مخاطبان از ویژگی‌های مسجد تنظیم شد. گویه‌ها در طیف لیکرت پنج‌درجه‌ای طراحی شدند و ابعادی مانند خوانایی نمای خارجی، تشخیص کاربری مسجد، تأثیر مناره، محراب، تزیینات، نور، رنگ، آسایش اقلیمی، آرامش، سکون، تمرکز برای عبادت و احساس معنویت را پوشش دادند. هدف از پرسشنامه آن بود که مشخص شود مخاطبان کدام مؤلفه‌ها را در تجربه خود مهم‌تر می‌دانند. داده‌های پرسشنامه به صورت توصیفی تحلیل شدند و میانگین و رتبه نسبی شاخص‌ها برای شناسایی عوامل برجسته مورد استفاده قرار گرفت. در تفسیر نتایج، از تبدیل پاسخ‌های ادراکی به احکام قطعی درباره ماهیت قداست پرهیز شد، زیرا پرسشنامه تنها برداشت مخاطبان را نشان می‌دهد.

مصاحبه نیمه‌ساختاریافته نیز برای تکمیل داده‌های پرسشنامه به کار رفت. پرسش‌ها درباره نخستین برداشت از مسجد، عناصر قابل توجه، تجربه ورود، احساس آرامش، نقش نور و رنگ، کیفیت محراب و قبله، امکان تمرکز، میزان شباهت به مساجد تاریخی و پیشنهاد‌های مخاطبان برای تقویت معنویت فضا تنظیم شدند. ساختار نیمه‌منعطف مصاحبه اجازه داد که مشارکت‌کنندگان تجربه خود را با زبان شخصی بیان کنند و موضوعاتی را مطرح سازند که ممکن بود در پرسشنامه پیش‌بینی نشده باشند. پاسخ‌ها پس از گردآوری، بر اساس تحلیل محتوا دسته‌بندی شدند. مفاهیم مشابه در گروه‌های موضوعی قرار گرفتند و مضامین اصلی مانند آشنایی تاریخی، اهمیت نشانه‌های مذهبی، آرامش، ضعف ورودی، نقش آسایش و تمایل به حضور صحن و حوض استخراج شدند.

تحلیل داده‌ها با ترکیب شواهد کالبدی و ادراکی انجام شد. در بخش نخست، عناصر مسجد بر اساس مشاهده و چک‌لیست تحلیل شدند. در بخش دوم، اولویت‌های مخاطبان از طریق داده‌های پرسشنامه مشخص شد. در بخش سوم، مصاحبه‌ها برای تفسیر چرایی پاسخ‌ها مورد استفاده قرار گرفتند. سپس یافته‌های سه منبع با یکدیگر مقایسه شدند. برای مثال، مشاهده نشان داد که مناره در نمای مسجد نقشی شاخص دارد؛ پرسشنامه نیز اهمیت آن را در خوانایی تأیید کرد و مصاحبه‌ها نشان دادند که مخاطبان مناره را با هویت مسجد و خاطره مساجد گذشته مرتبط می‌دانند. در مقابل، مشاهده ضعف تأکید بر ورودی را آشکار ساخت و پیشنهاد‌های مخاطبان برای ایجاد سردر رفیع‌تر، این کاستی را از منظر ادراکی تأیید کرد.

اعتبار یافته‌ها از طریق استفاده هم‌زمان از چند روش گردآوری داده افزایش یافت. مشاهده، پرسشنامه و مصاحبه هر یک بخشی از موضوع را آشکار کردند و مقایسه آن‌ها امکان کاهش یک‌جانبه‌نگری را فراهم ساخت. ثبت تصویری عناصر، تحلیل مستقیم فضا و تطبیق گفته‌های مخاطبان با وضعیت واقعی مسجد نیز به اعتبار نتایج کمک کرد. در تفسیر داده‌ها تلاش شد میان واقعیت کالبدی و برداشت شخصی تمایز برقرار شود. برای نمونه، عدم مرکزیت محراب یک ویژگی عینی است، اما میزان اثر آن بر حس قداست ادراکی است و می‌تواند میان افراد متفاوت باشد.

محدودیت روش شناختی اصلی پژوهش تمرکز بر یک نمونه موردی است. بنابراین، نتایج باید در چارچوب مسجد میانه مارالان تفسیر شوند و نمی‌توان آن‌ها را بدون مطالعه بیشتر به همه مساجد معاصر تبریز تعمیم داد. همچنین ادراک مخاطبان ممکن است تحت تأثیر زمان حضور، شلوغی مسجد، مناسبت مذهبی، شرایط آب‌وهوایی و تجربه شخصی قرار گیرد. با این حال، مطالعه موردی عمیق می‌تواند سازوکارهای مهمی را آشکار سازد و مبنایی برای مطالعات تطبیقی آینده فراهم کند.

یافته‌ها و بحث

تحلیل موقعیت شهری مسجد میانه مارالان نشان می‌دهد که بنا از نظر قابلیت دیده‌شدن و تشخیص در بافت پیرامون وضعیت نسبتاً مناسبی دارد. استقرار در نیش دو خیابان و مجاورت با مسیر اصلی سبب شده است که مسجد از چند جهت در میدان دید عابران و ساکنان قرار گیرد. حضور مناره، قوس‌ها، پنجره‌های طاق‌تیزه‌دار، کاشی‌کاری و آجرکاری نیز هویت مذهبی بنا را تقویت کرده است. این عناصر در کنار یکدیگر باعث می‌شوند که مخاطب حتی پیش از ورود، کاربری بنا را تشخیص دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که خوانایی مسجد بیش از آنکه وابسته به مقیاس بسیار بزرگ یا حجم‌پردازی پیچیده باشد، بر حضور نشانه‌های آشنا استوار است. مناره در این میان مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند. جایگاه عمودی آن در نما و ارتباطش با تصویر ذهنی مسجد سبب می‌شود که بنا از ساختمان‌های اطراف متمایز شود. این یافته با دیدگاه اوسانلو درباره نقش مناره در نشانه‌شناسی شهری همسو است، زیرا مناره در این نمونه نیز به‌عنوان علامتی برای شناسایی کاربری مذهبی عمل می‌کند (3).

با وجود خوانایی کلی بنا، نمای اصلی از نظر تعادل و تمرکز بصری دارای کاستی‌هایی است. مناره در حاشیه نما قرار گرفته و تک‌مناره بودن آن می‌تواند از برخی زوایا نوعی عدم توازن ایجاد کند. البته موقعیت دونش بنا سبب شده است که مناره در ترکیب کلی دو نما نقش مرکزی‌تری پیدا کند و بخشی از این عدم تعادل را جبران نماید. سردر ورودی نیز از نظر ابعاد قابل تشخیص است، اما تأکید فضایی و نمادین کافی ندارد. ورودی نمی‌تواند مانند یک آستانه قدرتمند میان فضای شهری و فضای عبادی عمل کند. مخاطب بدون تجربه توالی، مکث یا تغییر تدریجی وارد بنا می‌شود. این وضعیت با مبانی مطرح‌شده درباره اهمیت سلسله‌مراتب ورود فاصله دارد. نقره‌کار و رئیسی تأکید می‌کنند که رابطه صورت و معنا باید در کل ساختار بنا جریان داشته باشد و نباید به حضور چند نشانه محدود شود (10). در مسجد میانه مارالان، نمای خارجی هویت مسجد را اعلام می‌کند، اما ورودی توانایی کافی برای تبدیل این اعلام بیرونی به تجربه درونی ندارد.

مصالح و تزینات نمای مسجد از مهم‌ترین عوامل تقویت‌کننده حس آشنایی هستند. آجر و کاشی در کنار کتیبه‌های قرآنی و قوس‌ها، مخاطب را به حافظه معماری مساجد ایرانی ارجاع می‌دهند. این عناصر به‌ویژه برای ساکنان محله که تجربه مستمر حضور در مساجد سنتی یا نیمه‌سنتی دارند، قابل فهم‌اند. استفاده از خط و کتیبه بار معنایی مستقیم‌تری نسبت به سایر عناصر دارد، زیرا متن مقدس را در سطح نما حاضر می‌کند. در عین حال، کیفیت اثرگذاری این عناصر وابسته به انسجام آن‌ها در ترکیب نماست. اگر کاشی‌کاری، کتیبه و قوس‌ها صرفاً به‌صورت اجزای پراکنده استفاده شوند، ممکن است نما به مجموعه‌ای از نشانه‌های مستقل تبدیل شود. در مسجد میانه مارالان، پیوستگی نسبی میان آجر و کاشی سبب شده است که هویت کلی بنا حفظ شود، هرچند عدم تعادل در ترکیب‌بندی، از وحدت کامل نما می‌کاهد. بورکهارت بر این نکته تأکید دارد که هنر مقدس زمانی معنا می‌یابد که اجزا در نظمی کلی و هماهنگ قرار گیرند (8).

تحلیل فضای داخلی نشان می‌دهد که امتداد شبستان در جهت قبله یکی از نقاط قوت اصلی مسجد است. نبود ستون میانی باعث شده است که میدان دید نمازگزاران نسبتاً باز باشد و ارتباط بصری با محراب و دیوار قبله حفظ شود. این ویژگی به یکپارچگی صفوف و احساس جمعی کمک می‌کند. محور قبله به‌وضوح قابل تشخیص است و مخاطب برای یافتن جهت عبادت دچار ابهام نمی‌شود. این وضوح فضایی در ایجاد تمرکز و آرامش مؤثر است. یافته‌ها نشان می‌دهد که

مخاطبان محوریت قبله را یکی از عوامل مهم در تجربه فضای داخلی دانسته‌اند. این نتیجه با دیدگاه حیدرخانی و همکاران همسو است که نظم و جهت‌مندی را از عناصر مؤثر در معنویت و هویت مسجد می‌دانند (14). قبله در اینجا نه فقط جهت نماز، بلکه ساختاری است که حرکت، نگاه و آرایش جمعی را تنظیم می‌کند. با این حال، محراب دقیقاً در مرکز ضلع قبله قرار ندارد. شکل زمین و محدودیت‌های سایت باعث شده است که محور هندسی شبستان با موقعیت محراب کاملاً منطبق نباشد. این عدم انطباق در برخی زوایا نوعی ناپایداری بصری ایجاد می‌کند. محراب از نظر نمادین همچنان جایگاه خود را حفظ کرده است، اما توانایی آن در مرکزیت‌بخشیدن به کل فضا کاهش یافته است. مخاطب جهت قبله را تشخیص می‌دهد، ولی وحدت کامل میان محور حرکت، محور دید و محور عبادت شکل نمی‌گیرد. این یافته نشان می‌دهد که حضور محراب به‌تنهایی کافی نیست و موقعیت آن در هندسه فضا اهمیت اساسی دارد. حمزه‌نژاد در اصول طراحی بناهای مذهبی بر هماهنگی میان اجزای عملکردی و معانی عبادی تأکید می‌کند (16). در مسجد مورد مطالعه، عدم مرکزیت محراب نمونه‌ای از فاصله میان الزام عملکردی و انسجام معنایی است.

نور فضای داخلی از دیگر عوامل مهم در تجربه مخاطبان است. پاسخ‌ها نشان می‌دهد که نور در کنار رنگ و آسایش اقلیمی، جایگاهی برجسته در ادراک قداست دارد. مخاطبان نور را نه صرفاً به‌عنوان روشنایی، بلکه به‌عنوان عامل ایجاد آرامش و وضوح در فضا درک می‌کنند. توزیع مناسب نور در شبستان سبب می‌شود که فضا از تیرگی و سنگینی دور شود و امکان تمرکز فراهم آید. با این حال، نور زمانی بیشترین تأثیر را دارد که بتواند عناصر مهم مانند محراب، کتیبه‌ها و محور قبله را برجسته کند. بهمانیان و علینسب نشان داده‌اند که نور می‌تواند توالی و مراتب فضایی مسجد را آشکار سازد (4). در مسجد میانه مارالان، نور به ایجاد کیفیت مطلوب کمک می‌کند، اما به دلیل فقدان یک سلسله‌مراتب قوی در ورود و محدودیت‌های فرم، نقش آن بیشتر در تأمین آرامش داخلی است تا هدایت مرحله‌به‌مرحله مخاطب.

رنگ‌های به‌کاررفته در مسجد نیز از نظر مخاطبان اهمیت دارند. رنگ کاشی‌ها، آجر و سطوح داخلی برای بسیاری از کاربران یادآور مساجد گذشته است و به ایجاد حس آشنایی کمک می‌کند. پیشنهاد برخی مخاطبان برای استفاده بیشتر از رنگ‌های مساجد تاریخی نشان می‌دهد که رنگ در حافظه جمعی آنان با معنویت پیوند خورده است. این گرایش را نباید صرفاً تمایل به تقلید تاریخی دانست. مخاطبان از طریق رنگ‌های آشنا نوعی تداوم فرهنگی را تجربه می‌کنند. رنگ در این معنا به نشانه‌ای تبدیل می‌شود که میان فضای معاصر و خاطره تاریخی پل می‌زند. در عین حال، استفاده از رنگ باید با نور، مقیاس و مصالح هماهنگ باشد. رنگ‌های شدید یا پراکنده می‌توانند آرامش را کاهش دهند، در حالی که ترکیب متعادل می‌تواند سکون بصری ایجاد کند.

یکی از مهم‌ترین یافته‌ها آن است که مخاطبان آسایش اقلیمی را در کنار عناصر نمادین بسیار مهم ارزیابی کرده‌اند. این نتیجه نشان می‌دهد که تجربه قداست از شرایط جسمانی جدا نیست. اگر فضای مسجد بسیار گرم، سرد، خفه یا دارای تهویه نامناسب باشد، تمرکز و حضور قلب کاهش می‌یابد. آسایش بدن زمینه‌ای برای آرامش ذهن است. این موضوع در برخی رویکردهای سنتی به معماری مقدس کمتر مورد تأکید قرار گرفته، اما از دید کاربران معاصر اهمیت بالایی دارد. ویژگی‌های کالبدی معماری می‌توانند الگوهای رفتاری و نحوه استفاده از فضا را تحت تأثیر قرار دهند، چنان‌که حبیب‌زاده نیز در زمینه‌ای دیگر نشان داده است که سازمان کالبدی محیط با رفتار کاربران ارتباط مستقیم دارد (22). در مسجد، این رابطه در شکل نشستن، مکث، تمرکز و مدت حضور ظاهر می‌شود.

احساس سکون و مکث از دیگر مؤلفه‌های مهم است. مخاطبان انتظار دارند که مسجد فضایی متفاوت از شلوغی خیابان و زندگی روزمره باشد. سکون تنها به معنای فقدان صدا نیست، بلکه شامل کاهش تحریکات بصری، نظم فضایی، مقیاس مناسب و امکان تمرکز می‌شود. در مسجد میانه مارالان، شبستان یکپارچه و

محور روشن قبله به ایجاد سکون کمک می‌کند، اما ضعف ورودی و فقدان صحن، فرایند آماده‌سازی تدریجی را محدود می‌سازد. مخاطب تقریباً مستقیماً از فضای بیرونی وارد فضای عبادی می‌شود و فرصت کافی برای تغییر حالت روانی ندارد. الکساندر و قیومی بیدهندی بر اهمیت الگوهای فضایی در ایجاد حس تعلق و کیفیت زنده فضا تأکید می‌کنند (19). از این منظر، صحن، دالان یا آستانه نه عناصر تاریخی زائد، بلکه سازوکارهایی برای تنظیم تجربه انسانی هستند.

پیشنهاد مخاطبان برای ایجاد صحن و حوض نیز از همین نیاز ناشی می‌شود. حوض و صحن در ذهن آنان فقط عناصر نوستالژیک نیستند، بلکه با مکث، آرامش، طهارت، انعکاس نور و گذار به فضای مسجد ارتباط دارند. نبود صحن در مسجد میانه مارالان به دلیل محدودیت زمین قابل درک است، اما این فقدان نشان می‌دهد که طراحی معاصر باید جایگزین‌هایی برای ایجاد مکث و انتقال روانی بیابد. یک فضای نیمه‌باز، عقب‌نشستگی ورودی، تغییر نور یا فضای واسط می‌تواند بخشی از این نقش را ایفا کند. بنابراین، بازآفرینی کیفیت‌های سنتی لزوماً نیازمند تکرار عینی صحن و حوض نیست، بلکه می‌توان منطق تجربی آن‌ها را در قالبی معاصر بازتفسیر کرد.

یافته‌ها نشان می‌دهد که نشانه‌های کالبدی و نمادین بالاترین جایگاه را در خوانش مسجد دارند. این امر بیانگر قدرت تداوم حافظه تاریخی در ادراک مخاطبان است. مناره، محراب، قوس، کتیبه و مصالح سنتی همچنان برای کاربران معاصر قابل فهم‌اند. رضازاده تأکید می‌کند که معماری از طریق تداعی معانی عمل می‌کند و عناصر شناخته‌شده می‌توانند در انتقال مفاهیم مؤثر باشند (2). با این حال، اثرگذاری این نشانه‌ها زمانی کامل می‌شود که با کیفیت فضای داخلی همراه باشند. در مسجد میانه مارالان، نشانه‌های بیرونی خوانایی بالایی ایجاد کرده‌اند، ولی فضای داخلی از نظر محور و مرکزیت محراب کمی ضعیف‌تر عمل می‌کند. این تفاوت نشان می‌دهد که تشخیص مسجد و تجربه قداست دو سطح متفاوت‌اند. مخاطب ممکن است بنا را به سرعت به عنوان مسجد بشناسد، اما برای تجربه عمیق معنویت به نظم، سکون، نور و تمرکز نیاز دارد.

پاسخ‌های مخاطبان نشان می‌دهد که معنویت نمای خارجی یکی از نخستین عوامل شکل‌دهنده برداشت آنان است. نمای مسجد پیش از ورود نوعی انتظار ذهنی ایجاد می‌کند. اگر نما دارای مناره، قوس، کتیبه و مصالح آشنا باشد، مخاطب انتظار ورود به فضایی مذهبی دارد. این انتظار باید در داخل بنا تأیید شود. اگر فضای داخلی با نمای بیرونی ناسازگار باشد، نوعی گسست ادراکی رخ می‌دهد. در مسجد مورد مطالعه، تداوم مصالح و حضور محراب و کتیبه‌ها تا حد زیادی این پیوند را حفظ کرده است، اما ضعف ورودی و مرکزیت ناقص محراب از انسجام کامل می‌کاهد. بمانیان و همکاران هویت معنوی مسجد را حاصل مجموعه‌ای از انگاره‌های قدسی و سازمان فضایی می‌دانند، نه نتیجه حضور یک عنصر خاص (17).

در تحلیل کلی می‌توان گفت که مخاطبان دو نوع خوانش هم‌زمان از مسجد دارند. خوانش نخست، نمادین است و از طریق عناصر آشکار مذهبی شکل می‌گیرد. در این خوانش، مناره، محراب، کتیبه و قوس اهمیت دارند. خوانش دوم، حسی و تجربی است و از طریق نور، آسایش، سکوت، رنگ، مقیاس، تمرکز و نحوه حرکت در فضا شکل می‌گیرد. حس قداست زمانی تقویت می‌شود که این دو خوانش همدیگر را تأیید کنند. اگر نشانه‌های مذهبی حضور داشته باشند، ولی فضا ناراحت، شلوغ یا آشفته باشد، تجربه معنوی ناقص خواهد بود. برعکس، فضایی ساده اما آرام، روشن و دارای جهت‌گیری واضح می‌تواند تجربه‌ای عمیق ایجاد کند، هرچند ممکن است از نظر خوانایی شهری به نشانه‌های بیشتری نیاز داشته باشد.

پیشنهاد استفاده بیشتر از تزیینات قرآنی باید با احتیاط تفسیر شود. مخاطبان کتیبه را حامل معنای مستقیم دینی می‌دانند و افزایش آن را راهی برای تقویت معنویت تصور می‌کنند. اما افزایش کمی تزیینات لزوماً به افزایش قداست منجر نمی‌شود. بر اساس دیدگاه بورکهارت، تزیین مقدس باید در نظم کلی فضا ادغام

شود (8). بنابراین، کتیبه باید در نقطه‌ای قرار گیرد که با محور نگاه، نور و مقیاس هماهنگ باشد. استفاده بیش از حد می‌تواند موجب پراکندگی توجه شود. در مسجد میانه مارالان، تقویت کیفیت کتیبه‌ها باید همراه با سامان‌دهی بهتر محور محراب و نورپردازی باشد.

پیشنهاد ایجاد سردر رفیع‌تر نیز بیانگر اهمیت آستانه در ادراک مخاطب است. سردر مرتفع تنها یک عنصر نمایشی نیست، بلکه می‌تواند لحظه ورود را برجسته کند و مخاطب را برای تغییر وضعیت آماده سازد. با این حال، ارتفاع به‌تنهایی کافی نیست. ورودی باید دارای عمق، سایه، مکث و مسیر روشن باشد. اگر تنها مقیاس آن افزایش یابد، ممکن است به عنصری صوری تبدیل شود. ناغیزاده بر نقش کالبد مسجد در ساختار مجموعه اسلامی تأکید دارد (11)، اما این نقش زمانی مؤثر است که ورودی با فضای داخلی رابطه منطقی داشته باشد.

در مجموع، مسجد میانه مارالان در سطح خوانایی و هویت نمادین موفق عمل می‌کند. بنا به واسطه مناره، قوس‌ها، کتیبه‌ها و مصالح آشنا در بافت قابل تشخیص است. مخاطبان آن را واجد حال‌وهوای مذهبی می‌دانند و نور، رنگ، آسایش و محور قبله را در تجربه معنوی مؤثر ارزیابی می‌کنند. در عین حال، ضعف تأکید بر ورودی، فقدان فضای واسطه، عدم تعادل کامل نما و مرکزیت ناقص محراب، از شدت انسجام فضایی می‌کاهد. این یافته‌ها نشان می‌دهد که قداست در مسجد حاصل جمع ساده چند نماد نیست، بلکه از هماهنگی میان نمای بیرونی، ورودی، سازمان شبستان، محور قبله، کیفیت محیطی و تجربه مخاطب شکل می‌گیرد. معماری معاصر مسجد زمانی موفق خواهد بود که از عناصر سنتی نه به‌عنوان نشانه‌های تزئینی، بلکه به‌عنوان اجزای یک نظام فضایی و معنایی استفاده کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر مسجد میانه مارالان تبریز نشان داد که حس قداست در معماری مسجد پدیده‌ای چندبعدی است و نمی‌توان آن را صرفاً به حضور عناصر مذهبی، اجرای مناسک یا شباهت ظاهری بنا به مساجد تاریخی نسبت داد. قداست در تجربه مخاطب از پیوند میان کالبد، معنا، حرکت، نور، حافظه، آرامش و کیفیت حضور شکل می‌گیرد. مسجد زمانی از یک ساختمان عبادی فراتر می‌رود که عناصر آن بتوانند مخاطب را از فضای روزمره جدا کنند، جهت و مرکز فضا را برای او روشن سازند، احساس آرامش و تمرکز ایجاد کنند و در ذهن او با مفاهیم دینی و فرهنگی ارتباط برقرار نمایند.

بررسی مسجد میانه مارالان نشان داد که نشانه‌های کالبدی آشنا همچنان نقش مؤثری در خوانایی و معنویت مسجد دارند. مناره، محراب، طاق و قوس، کتیبه‌های قرآنی، کاشی‌کاری، آجرکاری و پنجره‌های طاق‌تیزه‌دار به مخاطب کمک می‌کنند تا بنا را به‌عنوان مسجد تشخیص دهد و آن را در امتداد حافظه تاریخی خود از معماری مذهبی قرار دهد. این عناصر به‌ویژه در نمای بیرونی نقش برجسته‌ای دارند و سبب می‌شوند مسجد در بافت محله‌ای قابل شناسایی باشد. موقعیت دونش بنا نیز امکان دیده‌شدن آن را افزایش داده و مناره را به نشانه‌ای شهری تبدیل کرده است.

با این حال، یافته‌ها نشان داد که تشخیص مسجد با تجربه قداست یکسان نیست. ممکن است بنا از نظر بیرونی کاملاً قابل خوانش باشد، اما کیفیت فضای داخلی نتواند همان میزان از انسجام و معنویت را ایجاد کند. در مسجد میانه مارالان، محور قبله و شبستان بدون ستون به جهت‌یابی و تمرکز کمک می‌کنند، اما عدم مرکزیت کامل محراب موجب شده است که وحدت بصری و فضایی به‌طور کامل تحقق نیابد. این مسئله نشان می‌دهد که موقعیت عناصر نمادین به اندازه حضور آن‌ها اهمیت دارد. محراب زمانی می‌تواند کانون معنایی فضا باشد که با محور هندسی، جهت حرکت و میدان دید هماهنگ شود.

ورودی مسجد یکی از مهم‌ترین نقاط قابل بهبود است. ورود به فضای مقدس نیازمند نوعی آستانه و تغییر حالت است. مخاطب باید بتواند فاصله‌ای محسوس میان خیابان و شبستان تجربه کند. ضعف تأکید بر ورودی و فقدان صحن یا فضای واسطه در مسجد میانه مارالان باعث شده است که این گذار با سرعت بیشتری انجام شود. هرچند محدودیت زمین ممکن است امکان ایجاد صحن سنتی را کاهش دهد، طراحی معاصر می‌تواند از طریق عقب‌نشستگی، فضای نیمه‌باز، تغییر نور، تغییر ارتفاع، ایجاد مکث و سامان‌دهی مسیر ورود، کیفیت انتقال را بازآفرینی کند.

نتایج همچنین نشان داد که مخاطبان حس قداست را تنها از طریق نشانه‌های مذهبی درک نمی‌کنند. نور، رنگ، آسایش اقلیمی، سکون، آرامش، تهویه، وضوح فضایی و امکان تمرکز برای آنان اهمیت زیادی دارد. این یافته بیانگر آن است که تجربه معنوی با شرایط جسمانی و روانی مخاطب پیوند دارد. فضایی که از نظر حرارتی، صوتی یا نوری نامناسب باشد، می‌تواند تمرکز را مختل کند، حتی اگر از تزیینات و نمادهای فراوان برخوردار باشد. بنابراین، آسایش محیطی باید بخشی از مفهوم معنویت در طراحی مسجد تلقی شود، نه مسئله‌ای صرفاً فنی و جدا از تجربه قدسی.

در مسجد میانه مارالان دو نوع خوانش هم‌زمان مشاهده شد. خوانش نخست، نمادین و فرهنگی است و از طریق مناره، محراب، کتیبه، کاشی و قوس شکل می‌گیرد. خوانش دوم، حسی و تجربی است و از طریق نور، رنگ، سکوت، مقیاس، دما، حرکت و تمرکز ایجاد می‌شود. حس قداست زمانی عمیق‌تر می‌شود که این دو سطح در هماهنگی با یکدیگر قرار گیرند. اگر نمادها حضور داشته باشند اما کیفیت محیطی ضعیف باشد، تجربه قداست سطحی خواهد بود. اگر فضا آرام و منظم باشد اما هویت عبادی آن قابل تشخیص نباشد، ممکن است خوانایی معنوی کاهش یابد. موفقیت مسجد در گرو پیوند این دو سطح است.

پیشنهاد‌های مخاطبان برای استفاده بیشتر از تزیینات قرآنی، رنگ‌های مساجد گذشته، سردر رفیع‌تر، صحن و حوض نشان می‌دهد که حافظه تاریخی نقش مهمی در ادراک آنان دارد. این پیشنهادها نباید به معنای ضرورت تکرار کامل فرم‌های گذشته تلقی شوند. آنچه مخاطبان طلب می‌کنند، بیش از شکل ظاهری، کیفیت‌هایی مانند آشنایی، مکث، آرامش، هویت و تمایز است. طراحی معاصر می‌تواند این کیفیت‌ها را بدون تقلید مستقیم بازآفرینی کند. برای مثال، نقش صحن را می‌توان با فضای نیمه‌باز یا حیاط کوچک تأمین کرد، نقش حوض را با حضور کنترل‌شده آب یا انعکاس نور بازتعریف نمود و نقش سردر را با ایجاد عمق و سایه در ورودی تقویت کرد.

از نظر نظری، پژوهش نشان داد که نشانه کالبدی زمانی مؤثر است که در شبکه‌ای از روابط فضایی قرار گیرد. مناره بدون ارتباط با حجم، محراب بدون مرکزیت، کتیبه بدون نور مناسب و قوس بدون پیوند با سازمان کلی، ممکن است به عناصر منفرد تبدیل شوند. قداست از جمع مکانیکی این عناصر ایجاد نمی‌شود، بلکه از هماهنگی میان آن‌ها و نحوه تجربه مخاطب حاصل می‌گردد. بنابراین، طراحی مسجد باید از منطق ترکیب، توالی و انسجام پیروی کند.

دست‌آورد اصلی پژوهش آن است که حس قداست را می‌توان کیفیتی رابطه‌ای دانست. این حس نه کاملاً در بنا قرار دارد و نه صرفاً در ذهن مخاطب. معماری امکان‌ها و نشانه‌ها را فراهم می‌کند و مخاطب آن‌ها را از طریق تجربه، باور، حافظه و حضور خود تفسیر می‌کند. هر بار حضور در مسجد می‌تواند این معنا را بازتولید کند. از این رو، معماری مسجد باید هم امکان خوانش مشترک را برای جامعه فراهم سازد و هم فضای کافی برای تجربه شخصی، سکون و تأمل باقی بگذارد.

نتایج پژوهش برای طراحی مساجد معاصر چند دلالت مهم دارد. ورودی باید به‌عنوان آستانه‌ای معنایی طراحی شود. محور قبله و محراب باید از نظر هندسی و بصری هماهنگ باشند. نشانه‌های سنتی باید در کلیت بنا ادغام شوند و از کاربرد صوری و تزئینی آن‌ها پرهیز شود. نور باید در خدمت هدایت، آرامش و

برجسته‌سازی نقاط معنایی باشد. رنگ و مصالح باید با حافظه فرهنگی و شرایط اقلیمی هماهنگ شوند. آسایش حرارتی و صوتی باید بخشی از طراحی معنوی محسوب شود. نمای بیرونی و فضای داخلی باید یکدیگر را تأیید کنند و تجربه‌ای پیوسته از شناسایی، ورود، مکث، جهت‌یابی و عبادت بسازند.

محدودیت اصلی این پژوهش تمرکز بر یک نمونه موردی است. نتایج به‌طور مستقیم قابل تعمیم به همه مساجد معاصر تبریز نیستند. همچنین ادراک قداست می‌تواند تحت تأثیر ویژگی‌های فردی، سابقه مذهبی، زمان حضور، میزان شلوغی و مناسبت‌های دینی قرار گیرد. بررسی گروه‌های مختلف مخاطبان می‌تواند تفاوت‌های مهمی را آشکار سازد. مطالعات آینده می‌توانند چند مسجد با رویکردهای متفاوت را مقایسه کنند، تفاوت میان مساجد سنت‌گرا و نوگرا را بررسی نمایند و از ابزارهای سنجش نور، صدا، دما و رفتار فضایی استفاده کنند.

در نهایت، مسجد میانه مارالان نمونه‌ای است که نشان می‌دهد تداوم نشانه‌های تاریخی در معماری معاصر همچنان می‌تواند هویت، خوانایی و حس معنویت ایجاد کند، اما این تداوم زمانی به تجربه عمیق قداست منجر می‌شود که با سازمان فضایی، کیفیت محیطی و ادراک مخاطب هماهنگ باشد. قداست در معماری مسجد نه در تکرار فرم‌های گذشته، بلکه در توانایی فضا برای ایجاد معنا، آرامش، جهت و حضور تحقق می‌یابد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

Extended Abstract

Mosques constitute one of the most significant spatial manifestations of Islamic culture, yet their architectural importance cannot be reduced to the provision of a functional setting for congregational prayer. A mosque also operates as a perceptual and symbolic environment in which tranquility, spiritual concentration, collective belonging, reverence, and a sense of connection with the sacred may emerge through the interaction between people and space. In Iranian mosque architecture, physical form has historically been inseparable from meaning, because architectural elements have functioned simultaneously as material components, spatial organizers, and cultural signs. The mosque has therefore been understood as a place capable of facilitating a transition from ordinary urban life toward contemplation and spiritual presence (1). Physical signs such as the minaret, dome, mihrab, entrance portal, arches, Qur'anic inscriptions, brickwork, tilework, the qibla axis, spatial hierarchy, light, color, and geometric order contribute to this transition by enabling users to recognize the building, understand its ritual orientation, and interpret its religious identity. Architecture can evoke meanings through familiar forms and spatial relationships, although the effectiveness of these forms depends on their ability to communicate concepts rather than merely repeat historical appearances (2). Likewise, the minaret is not simply a vertical constructional feature; it operates as an urban sign associated with the visibility of the mosque, the call to prayer, and the religious identity of the surrounding neighborhood (3). Contemporary mosque architecture, however, has been affected by urban densification, restricted sites, new construction systems, economic constraints, and the decline of transitional spaces such as courtyards and entrance sequences. Consequently, certain contemporary mosques may remain visually recognizable while failing to generate a strong spiritual experience. This problem has produced a growing concern that the use of isolated traditional motifs does not necessarily recreate the spiritual qualities of historical mosques (9). The present study therefore examines sacredness not as an inherent property of an architectural object, but as a relational quality produced through the convergence of physical signs, spatial organization, environmental qualities, and audience perception.

The conceptual framework of the study is based on the proposition that physical signs in mosque architecture operate through several interconnected layers. The first layer consists of formal and volumetric signs, including the minaret, dome, entrance portal, façade composition, arches, openings, scale, and overall building mass. These features primarily influence the initial recognition of the mosque within the urban fabric. The evolutionary role of the minaret in Iranian architecture demonstrates that it has acquired both visual prominence and symbolic significance across different historical periods (12), while studies of minaret semiotics confirm its capacity to distinguish religious buildings from surrounding urban structures (3). The second layer includes spatial and geometric signs such as axuality, orientation toward the qibla, centrality, balance, hierarchy, transition, pause, and the organization of movement. Such qualities are particularly important because they shape embodied experience rather than functioning only as visual symbols. The qibla axis unifies the direction of worship, organizes prayer rows, and gives the interior a clear spiritual orientation. Research on mosque elements has shown that legibility, spatial order, and directional clarity contribute to both spirituality and urban identity (14). The third layer consists of directly symbolic elements such as the mihrab, Qur'anic inscriptions, ritual water, decorative calligraphy, and other features associated with Islamic worship. The fourth layer includes material, ornamental, and environmental qualities, including tilework, brickwork, arabesque patterns, geometric motifs, color, texture, light, acoustics, and thermal comfort. Sacred art acquires meaning when its visual components are integrated into an ordered whole rather than applied as detached decoration (8). Similarly, geometric forms such as the

circle and square may communicate ideas of unity, order, and the relation between earthly and transcendent realms within sacred architecture (15). In this framework, sacredness emerges when physical signs become readable, culturally meaningful, spatially coherent, and experientially supportive of calmness, concentration, respect, and spiritual presence.

This study aimed to analyze the role of physical signs in the formation of a sense of sacredness in Miane Maralan Mosque in Tabriz, with particular emphasis on the perceptions of worshippers and users. The research was applied in purpose and descriptive-analytical in design, using a case-study strategy and a combined qualitative and quantitative approach. The mosque was selected because it represents a contemporary religious building that incorporates recognizable elements of traditional Iranian mosque architecture while also displaying spatial limitations associated with its urban site. It is located in the Maralan neighborhood along a principal street and occupies a visually accessible corner position. Its exterior includes a minaret, pointed arches, tilework, brickwork, Qur'anic inscriptions, and openings that evoke the established architectural vocabulary of mosques. The interior is organized toward the qibla and contains a mihrab and decorative inscriptions, while the prayer hall is relatively continuous and free from central columns. At the same time, the mosque lacks a courtyard, its entrance is not strongly emphasized as a transitional threshold, and the mihrab is not positioned precisely at the geometric center of the qibla wall. Data were obtained through documentary study, direct field observation, physical analysis, a structured checklist, a five-point Likert-scale questionnaire, and semi-structured interviews with users familiar with the mosque. The analytical indicators included urban legibility, exterior form, symbolic signs, entrance hierarchy, the qibla axis, mihrab centrality, interior spatial coherence, ornamentation, light, color, climatic comfort, calmness, pause, concentration, and perceived spirituality. The questionnaire was used to identify the relative importance assigned by users to these indicators, whereas the interviews allowed participants to explain their first impressions, spiritual associations, experiences of the entrance and prayer hall, and suggestions for improving the mosque. The interpretation of architectural works requires attention not only to objective form but also to the perceptual and experiential processes through which users construct meaning (5); accordingly, the analysis compared observed spatial conditions with audience responses rather than treating either source as independently sufficient.

The findings indicate that Miane Maralan Mosque possesses a relatively high level of urban legibility and religious recognizability. Its corner location, accessibility from surrounding streets, and exposure to pedestrian and neighborhood views contribute to its visibility, but the mosque's identity is communicated mainly through familiar architectural signs rather than monumental scale or complex massing. The minaret functions as the most prominent vertical marker and enables immediate recognition of the building as a mosque, while the arches, tilework, brick surfaces, and Qur'anic inscriptions reinforce this interpretation. Such findings support the view that the dominant physical presence of the mosque within its setting contributes to its cultural and spatial identity (11). Nevertheless, the exterior composition is not fully balanced, partly because the mosque has a single minaret located toward the edge of the façade. Its corner position mitigates this imbalance to some extent, since the minaret assumes a relatively central role when the two visible elevations are perceived together. A more significant weakness concerns the entrance. Although the doorway is identifiable, it does not create a sufficiently pronounced threshold between the everyday city and the sacred interior. The absence of a courtyard, forecourt, or extended transitional sequence reduces the opportunities for pause, gradual change in light, and psychological preparation before entering the prayer hall. Spatial patterns that support pause, enclosure, transition, and belonging are fundamental to the experiential vitality of architecture (19). The mosque therefore performs more successfully as an identifiable religious object in the urban context than as a fully articulated sequence of spiritual transition. This distinction is important because urban recognition and sacred experience are related but not identical: the façade announces the building's religious function, whereas the entrance must transform that recognition into an embodied movement toward worship.

The interior findings reveal that the qibla orientation, continuity of the prayer hall, and absence of central columns contribute positively to visual clarity, collective alignment, and concentration. Users can identify the direction of worship without difficulty, and the relatively uninterrupted interior supports the continuity of prayer rows and the perception of a unified congregation. The qibla axis is therefore not merely a functional requirement but a spatial sign that organizes attention and reinforces communal unity. Conceptual principles for religious architecture emphasize that ritual functions and architectural meaning should be integrated within the spatial order of the building (16). However, the mihrab's displacement from the geometric center of the qibla wall weakens the complete coincidence of the visual, geometric, and ritual axes. Although the mihrab remains symbolically intelligible, its off-center location produces a degree of imbalance and reduces its capacity to act as the undisputed visual focus of the prayer hall. Audience responses further demonstrate that sacredness is not perceived solely through symbolic elements. Climatic comfort, light, color, calmness, stillness, and the possibility of concentration were evaluated as major components of spiritual experience. Light was understood not only as illumination but also as a means of creating clarity, softness, and emotional calm. Previous research has shown that light can articulate spatial sequence and reinforce transitions within mosque architecture (4). Color and familiar materials also activated users' memories of older mosques, while thermal and environmental comfort directly influenced their ability to remain attentive during worship. This finding confirms that spiritual identity in mosque architecture depends on the relationship between sacred concepts and the environmental conditions in which they are experienced (17). Participants' suggestions, including the stronger use of Qur'anic decoration, colors associated with historic mosques, a more prominent entrance portal, and the introduction of a courtyard or water element, reveal the continuing influence of collective architectural memory. Yet these preferences should not be interpreted as a demand for literal imitation; they indicate a desire for clearer transition, familiarity, symbolic legibility, pause, and sensory calm.

In conclusion, the study demonstrates that the sense of sacredness in Miane Maralan Mosque is produced through the interaction of recognizable physical signs, spatial orientation, environmental comfort, and audience interpretation. The mosque succeeds most clearly in communicating its religious identity through its minaret, arches, inscriptions, tilework, brickwork, mihrab, and qibla direction. These features allow users to recognize the building, associate it with the historical image of the mosque, and interpret it as a place of worship. However, sacredness is intensified only when symbolic recognition is supported by spatial coherence and sensory experience. The weak emphasis on the entrance, absence of a transitional courtyard, incomplete balance of the façade, and off-center position of the mihrab reduce the continuity between exterior recognition and interior spiritual concentration. The findings suggest that contemporary mosque design should avoid treating traditional elements as isolated visual motifs. Instead, minarets, portals, mihrabs, inscriptions, materials, light, color, and geometric order should be integrated into a coherent spatial system that guides users from the city toward worship. Environmental comfort must also be regarded as part of the sacred experience, because concentration, calmness, and presence cannot be sustained in physically uncomfortable conditions. The primary contribution of the study is to define sacredness as a relational and continually reproduced quality rather than a fixed architectural attribute. Physical form creates possibilities for meaning, but those possibilities become sacred experience only through movement, memory, interpretation, ritual use, and sensory engagement. Accordingly, the continuity of tradition in contemporary mosque architecture should not be pursued through formal repetition alone; it should be achieved by reactivating the capacity of architectural signs to create orientation, unity, pause, tranquility, collective belonging, and spiritual presence.

References

1. Beheshti SM. The Iranian Mosque: The Place of the Believers' Ascension. Tehran: Rowzaneh; 2010.
2. Rezazadeh R. Examining the Role of Architecture in Evoking Meanings and Communicating Concepts: Mosque Architecture, Traditional or Innovative. Honar-Ha-Ye-Ziba. 2004(18).
3. Owsanlou A. Minarets in Islamic Cities and Their Role in Urban Semiotics. Tabestan. 2016;2(2).
4. Bemanian M, Alinasab MA. An Examination of the Role of Light in Explaining the Spatial Sequence of Mosques. Art Research. 2012;2(4).
5. Imani N, Momeni Renani M. An Analysis of the Method and Consequences of Understanding an Architectural Work. Architecture and Urbanism Letter. 2012(8).
6. Shaterian R. An Analysis of Iranian Mosque Architecture. Tehran: Nowpardazan Publishing; 2011.
7. Hojjat I, Golestani S, Saadvand M. The Introduction of the Domed Chamber into Iranian Mosques: A Narrative of Spatial Discontinuity and Continuity. Honar-Ha-Ye-Ziba: Architecture and Urban Planning. 2015;20(3).
8. Burckhardt T. Sacred Art: Principles and Methods. Sattari J, editor. Tehran: Soroush; 1997.
9. Shokoufi B. Contemporary Mosque Architecture Lacks Spirituality. Collected Papers of the Seminary Communication Research Office 2013.
10. Noghrekar A, Raeisi MM. The Realizability of Islamic Identity in Architectural Works with Emphasis on the Relationship Between Form and Meaning. In: Noghrekar A, editor. Fundamental and Applied Essays on the Wisdom of Islamic Art and Architecture. Tehran: Iran University of Science and Technology; 2011.
11. Naghizadeh M. The Mosque: The Dominant Form of the Islamic Complex. Proceedings of the Conference on Mosque Architecture: Past, Present, and Future; Tehran: University of Art; 1999.
12. Asgharpour Sarouei S. The Evolutionary Development of Minarets in Iranian Architecture. 2013.
13. Vahdattalab M, Rezaeizadeh E. Dome Morphology: A Study of Aesthetic Proportions and the Distribution of Mosque Domes across Iran's Central Plateau. Firoozeh-ye Islam: Research in Islamic Architecture and Urban Planning. 2016(2).
14. Heydarkhani F, Sabzalizadeh Ardebili M, Najafgholizadeh Aghdam S. An Examination of the Physical Elements of Mosques Based on Spirituality and Urban Identity. International Conference on the Contemporary Adaptation of Islamic-Iranian Architectural Traditions; Ardabil 2016.
15. Bolkhari Qahi H. The Cosmological Status of the Circle and Square in Sacred Architecture. Honar-Ha-Ye-Ziba. 2005(24).
16. Hamzehnejad M. Conceptual and Applied Principles in the Design of Religious Buildings from a Shiite Perspective: Iran University of Science and Technology; 2011.
17. Bemanian M, Pourjafar M, Ahmadi F, Sadeghi A. Reinterpreting Spiritual Identity and Sacred Concepts in the Architecture of Shiite Mosques. Quarterly Journal of Shi'a Studies. 2010(30):37-70.
18. Grabar O. The Mosque in Contemporary Islamic Societies. Culture and Art. 1997(33).
19. Alexander C, Qayyumi Bidhendi M. Architecture and the Timeless Way of Building. Tehran: Rowzaneh; 2014.
20. Siahchehreh A. Architecture in Iranian Mosques. Tehran: Roujin Mehr Publications; 2011.
21. Faraghat S, Zare L, Shomal S. Examining the Role of Physical Form in the Sense of Place in Iranian Mosques. National Conference on Iranian-Islamic Architecture and Urban Planning; Rasht 2015.
22. Habibzadeh M. The Impact of Architectural Physical Characteristics on the Manifestation of Shopping-Culture Behavioral Patterns: A Case Study of the Amol Commercial Complex. International Conference on Architecture, Urban Planning, Art, Industrial Design, Construction, and Wisdom-Based Technology 2024.